

## تمدن و ارتباطات میان‌ملتی

### پیمان جبلی<sup>۱</sup>

فرهنگ و تمدن از جمله مفاهیمی هستند که مباحث گسترده‌ای را در سال‌های پایانی قرن بیستم و ابتدایی قرن بیست و یکم باعث گردیدند. این مباحث به گونه‌ای ذهن‌ها را به خود مشغول داشته است که گفتمان غالب در دیالوگ‌ها گفتمان فرهنگ و تمدن است.

وجود تمدن‌های گوناگون در جهان باعث شکل‌گیری ارتباطات بین‌المللی تمدن محور گردیده است. در این راستا برای بررسی این ارتباطات که محور اصلی گفت‌وگوی تمدن‌ها (و برخورد تمدن‌ها) را تشکیل می‌دهد، باید به ارتباطات موازی تمدن‌ها و ارتباط هر تمدن با تمدن پیش یا پس از خود توجه داشت. در عین حال با بررسی فرهنگ نیز می‌توان به ارتباط عمیق این مفهوم با مفهوم تمدن پی برد. بر این اساس تمدن و فرهنگ دو مفهوم در طول یکدیگر هستند نه در عرض. از آنجایی که تمدن و فرهنگ هر دو مفاهیمی اجتماعی هستند، تمدن و ارتباطات میان فرهنگی از نظر ماهیت با ارتباطات میان‌ملتی تطبیق‌پذیر است. این امر می‌تواند فراهم‌کننده شرایط ارتباط میان ملت‌ها بدون دخالت دولت‌ها باشد.

## مقدمه

فرهنگ و تمدن و بحث‌های مربوط به آن در آخرین سال‌های قرن بیستم داغ‌ترین و شاید جنجالی‌ترین مباحث آکادمیک و استراتژیک را سبب شده است. بی‌تردید، گسترش قلمروهای رسانه‌ای و در پی آن درنوردیده شدن مرزهای فرهنگی شناخته شده، بروز پدیده نسبتاً جدیدی در ابعاد بسیار گسترده‌تر و فراگیرتر از قبل، با عنوان «هجوم فرهنگی»، عامل مهمی در توجه جدی‌تر به مقوله فرهنگ و تمدن در سال‌های واپسین قرن حاضر محسوب می‌شود. با توجه به این مسأله، جای تعجب نیست اگر آثار اندیشمندانی همچون «نوربرت الیاس» آلمانی در مقوله فرهنگ و تمدن که در سال‌های میانی قرن یعنی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ میلادی هیچ توجهی را به خود جلب نکرد، در سال‌های اخیر بارها تجدید چاپ گردد و جای خود را در محافل دانشگاهی باز کند. گستره مفهومی این واژه‌ها و سرایت آن به حوزه‌هایی چون سیاست، جامعه‌شناسی و حتی اقتصاد به گونه‌ای است که در دوران گذار بسیاری دیگرگونی‌های سیاسی در دهه آخر قرن بیستم، گفتمان غالب در دیالوگ‌ها، گفتمان «فرهنگ و تمدن» است. در واقع اصطلاحات و تعبیرهایی همچون برخورد تمدن‌ها، گفت‌وگوی تمدن‌ها، مبادله تمدن‌ها و... در همین گفتمان معنی می‌یابند و بی‌تردید برای تحلیل صحیح و فهم و درک درست آن‌ها باید به بررسی تازه و دقیقی از مفهوم‌های تمدن و ارتباط فرهنگی و میان‌فرهنگی و اتصال تمدن‌ها و روابط آن‌ها با یکدیگر دست زد. در این مقاله تلاش شده است تا حدودی به این مهم پرداخته شود و نمونه‌ای بازساخته برای درک بهتر روابط تمدن‌ها - و در درون آن فرهنگ‌ها - پیشنهاد شود.

این مقاله به تعریف و بررسی نقش و جایگاه تمدن و ارتباطات بین‌المللی می‌پردازد و در پی آن است که نمایی نظری از ارتباطات بین‌المللی تمدن محور ارائه کند. پیش از بررسی و دقت در مفهوم ارتباطات میان‌ملتی، مرور و جمع‌بندی اجمالی چند تعریف از تمدن و بیان ارتباط مفهوم تمدن با فرهنگ، برای دست‌یابی به تعریفی عملیاتی از تمدن و نیز تبیین لایه‌های مختلف ارتباط از ارتباطات درون فردی تا ارتباطات میان‌ملتی ضروری است.

برای بررسی نقش تمدن در ارتباطات بین‌المللی نخست باید به تفاوت میان تعریف‌های تمدن از دو دیدگاه جدا توجه کرد. نخست تعریف‌هایی که تمدن (به صورت مفرد) را مطالعه می‌کنند. از این دیدگاه اساساً به تمدن از دید پدیده‌ای تپیک که در مقاطعی از زندگی بشر متجلی

می‌شود، صرف‌نظر از جدایی تمدن‌ها در مقطع‌های طولی یا عرضی توجه می‌شود. مقصود از مقطع‌های طولی، پیاپی بودن یا ترتیب قرارگیری تمدن‌ها در دوره‌های مختلف تاریخی و مقطع‌های عرضی، جداسازی تمدن‌های مختلف در یک دوره تاریخی نسبتاً یکسان در قلمروهای جغرافیایی، اعتقادی، مذهبی و... خاص است. دیدگاه اول در تعریف تمدن به این جداسازی‌ها نمی‌پردازد و آن را مجرد از زمان و مکان همچون موضوعی فلسفی و فارغ از این‌که آیا اساساً امکان هم‌زیستی و یا پیاپی بودن تمدن‌ها در دوره یا دوره‌هایی تاریخی وجود دارد یا خیر، و نیز این‌که ارتباط این تمدن‌ها و داد و ستد و یا رویارویی آن‌ها در صورت هم‌زیستی یا پیاپی بودن چگونه است، کنکاش می‌کند. در حقیقت در این نوع تعریف‌ها به پیروی از «ماکس وبر»، مفهوم مورد نظر یعنی تمدن در قالب صورت نوعی «نمونه ایده‌آل» تعریف می‌شود.

دیدگاه دوم تعریف‌هایی را در بر می‌گیرد که علاوه بر تعریف ویژگی‌های تمدن، به ارتباط هر تمدن با تمدن‌های پیش یا پس از خود و یا تمدن‌های موازی نیز توجه دارد. این قبیل تعریف‌ها اساساً مبنای نظریه‌های صاحبان آن‌ها درباره چگونگی ارتباط گذشته، حال و آینده تمدن‌ها (جمع) با یکدیگر هستند. سوروکین، هانتینگتون و تا حدی اشپنگلر و البوت از جمله کسانی هستند که از این دیدگاه به تعریف تمدن می‌پردازند.

اگرچه تأکید بر این نکته ضروری است که شاید نتوان مرزبندی کاملاً مشخصی میان این دو دسته تعریف یافت و احتمالاً در برخی فرازها هر یک از دو دسته وارد حریم دیگری می‌شوند، اما در دسته‌بندی تعریف‌های تمدن باید به این دو دیدگاه توجه داشت و با توجه به هدف بحث به انتخاب تعریف کاربردی پرداخت. در تعریف‌های مربوط به فرهنگ نیز این دو دیدگاه قابل تشخیص است و با توجه به این‌که صاحبان تعریف‌ها چه هدفی را دنبال می‌کنند، تعریف‌هایی که بر cultures به جای Culture تأکید دارند، یافت می‌شود. از جمله دلایلی که برای این دوگانگی در تعریف فرهنگ و تمدن ذکر شده، این است که تا چند دهه گذشته در مطالعات ارتباط جمعی بین‌المللی، به فرهنگ تنها در قلمرو صنایع فرهنگی و از نظر ال‌رگذاری این صنایع بر جامعه و در مطالعات ارتباطات میان‌فرهنگی و بین‌فرهنگی، مقوله فرهنگ تنها در لایه‌های میان‌فردی و ارتباطات گروهی توجه می‌شد؛ فارغ از معنایی که فرهنگ در جهانی بدون مرزهای سیاسی و

اقتصادی و تکنولوژیک می‌تواند ایفا کند.<sup>۲</sup>

همچنین در مطالعات روابط بین‌المللی آنچه در پویایی نظام‌های بین‌المللی مرکز توجه همگان بود، عبارت بود از قدرت، کشور-ملت، اقتصاد سیاسی و...<sup>۳</sup> اما هم‌اینک با به میدان آمدن واحدهای سنجش دیگری همچون فرهنگ، ملیت، دین و تمدن، این عناصر را نیز تحلیل‌گران مسائل روابط بین‌المللی در نظر گرفته‌اند. از این رو به نظر می‌رسد که به همین دلیل و نیز به دلیل بروز و ظهور مسائل جدید در عرصه روابط و ارتباطات بین‌المللی است که در تعریف‌های اندیشمندان معاصر، توجه به فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بیش از توجه صرف به فرهنگ و تمدن است و از این روست که تجزیه و تحلیل‌های جدید درباره مسائل ارتباطات بین‌المللی بیش از آن‌که بر ناسازگاری‌های دولت‌ها و یا ایدئولوژی‌های ناسازگار - مانند آنچه که در زمان جنگ سرد میان شرق و غرب وجود داشت - تکیه کنند، متوجه برخورد‌های ملتی و فرهنگی همچون نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون (۱۹۹۳) و نظریه برخورد ملی‌گرایی‌های درون‌اروپایی، پس از دوران جنگ سرد متعلق به جان مرشایمر (۱۹۹۰) است.<sup>۴</sup>

ذکر این نکته نیز ضروری است که بدون توجه به تعریف‌های تمدن، نمی‌توان از تمدن‌ها سخن گفت. در واقع سخن گفتن از تمدن‌ها در نتیجه فاصله گرفتن از عناصر و اجزای تشکیل‌دهنده یک تمدن و نگاهی کلان به کلیت تمدن و زمان و مکان محیط بر آن است. شاید بتوان دو نوع تعریف از تمدن را همچنین معلول و نماینده دو گونه نگاه و قضاوت نسبت به تمدن دانست. یکی نگاه و قضاوت عمقی که به دلایل، علت‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده تمدن و در پی آن به لوازم و حاشیه‌های آن می‌پردازد و دوم نگاه و قضاوت تطبیقی که بیش از توجه به عناصر تمدن، به ارتباط واحدهای ملتی با یکدیگر توجه می‌کند. بنابراین در بررسی و مطالعه تمدن در ارتباطات بین‌المللی، هم باید به تعریف‌های عمقی از تمدن و هم به تعریف‌هایی که به تدریج و با فاصله گرفتن از مفهوم خاص و عمقی تمدن و گسترده‌تر کردن زاویه دید به تمدن‌ها و ارتباطات میان آن‌ها می‌پردازند، توجه کنیم.

### تعریف‌های تمدن

سوروکین، تمدن‌ها را به هم پیوسته و دنباله‌دار و ادامه‌دهنده تمدن‌های پیشین می‌داند. اشپنگلر

به عکس، تمدن‌ها را جدا و مستقل از یکدیگر و تابع دوره زمانی خاص زایش، باروری و مرگ می‌داند. سوروکین روابط تمدن‌ها و جهت‌گیری آن‌ها را در قالب شکل‌گیری‌های دنباله‌دار می‌بیند که از آن به عنوان رقص تاریخ یاد می‌کند. وی کانون‌های قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان را همواره در حال انتقال و جایگزینی ارزیابی می‌کند و به همین سان معتقد است که تمدن‌ها نیز - که در سه دسته‌بندی کلی جای می‌گیرند - در تناوب منظم رقص تاریخ تاکنون بارها جای خود را به یکدیگر داده‌اند. سوروکین معتقد است تمدن و فرهنگ در سه سطح مادی، معنوی و جامع قابل دیدن هستند و در دوره‌های زمانی و قلمروهای جغرافیایی مختلف همواره نوعی از آن‌ها حاکم بوده است. بنظر سوروکین تمدن مادی بر فرهنگ حسی استوار است و علم در آن بر مبنای آزمایش و تجربه مادی صرف است. آرمان اخلاقی این تمدن نیز بیش از هر چیز سودجویی و لذت‌پرستی است. در مقابل، فرهنگ و تمدن معنوی بر این اصل استوار است که حقیقت راستین، ورای حس است. دستورهای اخلاقی در چنین ملتی الهام آسمانی، وحی مطلق و تغییرناپذیر و در نتیجه، ناگزیر از اجراست.

سوروکین، تمدن جامع را مبتنی بر این اصل می‌داند که ارزش‌ها و واقعیت راستین تنوع بی‌پایان است. وی تفکری شبه پست‌مدرنیستی را مطرح می‌کند که بر اساس آن «در فرهنگ جامع انسانی هیچ چیز، هیچ فضیلت، هیچ بنیاد و سازمان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نه به کلی فاقد هرگونه ارزش است و نه می‌تواند دعوی ارزش و برتری مطلق نماید. ارزش هرچیز نسبی است و همه چیز وجودش اعتباری است»<sup>۵</sup>.  
به همین دلیل، پیش‌بینی سوروکین درباره تمدن آینده بشر این است که در تمدن آینده هیچ حاکم مطلق بر روابط انسان‌ها و جامعه بشری وجود نخواهد داشت. به اعتقاد سوروکین در پی جای‌گزینی تمدن مادی و رشد بعدها مختلف آن در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، ارتباطی و...، بدبینی و بی‌تفاوتی و در نهایت پیمان‌شکنی و جنگ در قرن بیستم، به جای آرامش قرن نوزدهم نشست. این تمدن مادی که به اعتقاد سوروکین، زیاده‌روی در جنبه‌های مختلف آن به اساسی‌ترین بحران زمان ما تبدیل شد، به شدت کمیت‌گرا و وسیله‌پرست است. از این رو، نظام فرهنگی و مدنی غرب دیگر قدرت گوازش و جذب مواد فرهنگ‌های بیگانه و تبدیل آن‌ها را به اندام هماهنگ در پیکر خویش را از دست داده است.<sup>۶</sup> در این فرهنگ کم‌تر از

یک نظم واقعی و هماهنگی متعالی - که در خور یک ابر نظام است - اثری بر جای مانده است. اشنپنگلر (۱۹۳۶-۱۸۸۰)، تمدن را مرحله‌ واپسین فرهنگ می‌شمارد و معتقد است، هنگامی که رشد و فراروی فرهنگ از حرکت باز می‌ایستد - و بقول وی - زایش خود را از دست می‌دهد، تمدن با تمام جلوه‌های مادی خود رخ می‌نماید. از این پس زمستان فرهنگ در میان مدنیت و تمدن عظیمی که خود به وجود آورده سپری می‌شود و رو به انحطاط می‌گذارد.<sup>۷</sup>

اشنپنگلر، فرهنگ را از خواص زندگی اجتماعی می‌داند که از ترکیب و ارتباط روحی جمعیت‌ها تشکیل شده است و با ایجاد رابطه‌ای معنوی و مخصوص میان نفس‌ها، یگانگی و وجودی برتر را پی می‌ریزد. این وجود معنوی مانند موجودهای زنده گیاهی یا حیوانی، زندگی و مرگی دارند؛ یعنی زاییده می‌شوند و می‌میرند. با تشکیل فرهنگ دگرگونی‌های بزرگ و مهمی در تمام امور اجتماعی پدیدار می‌شود و جامعه را به سوی ترقی و تکامل مادی و معنوی هدایت می‌کند. به نظر اشنپنگلر، دوران شکوفایی و دگرگونی فرهنگی جامعه (با توجه به فرهنگ‌های باستانی گذشته) به طور عمده تا هزار سال ادامه می‌یابد. از این پس با بنیادگذاری شهرهای بزرگ تغییرات مهمی در زندگانی و روحیه جامعه ایجاد می‌شود و فرهنگ به تمدن تبدیل می‌شود. از این به بعد، نیروی اولیه فرهنگ رو به زوال نهاده و دو - سه قرن بیش‌تر طول نمی‌کشد که تمام قوه آفریننده فرهنگی از میان رفته و ملتی بی‌روح باقی می‌ماند که هر دم آماده زوال و نابودی است. اشنپنگلر جریان این تحولات را سرنوشت فرهنگ می‌نامد و همین سرنوشت را برای فرهنگ و تمدن غرب نیز درست می‌داند.

«توین بی»، تمدن را محصول کنشی می‌داند که محیط بر انسان وارد می‌کند. وی در کتاب بررسی تاریخ با تبیینی تاریخی به مقایسه فرهنگ‌ها می‌پردازد. به نظر «توین بی»، تمدن‌ها عبارت از ۲۶ تمدن اولیه بوده‌اند؛ که از میان آن‌ها هم‌اینک ۲۱ تمدن از میان رفته‌اند. وی رشته تمدن‌ها را جریانی دائمی در تاریخ می‌داند و معتقد است، هر تمدن تازه‌ای که ظاهر می‌شود، به ستیز با تمدن‌های دیگر می‌پردازد و در این ستیز یا چیره می‌شود یا شکست می‌خورد. به باور «بارنز» و «بکر»، نظر «توین بی»، درباره پیدایش تمدن به نظر «توماس» نزدیک‌تر می‌شود و هم‌چنان‌که «توماس»، بحران را در زمینه دگرگونی فرهنگی می‌داند، «توین بی»، دم از «چالش و پاسخ» می‌زند.

«آلفرد وبر»، جریان‌های تاریخ را دربردارندهٔ تداوم و همزیستی و تداخل واحدهای تاریخی بزرگ می‌داند. هر واحد تاریخی متضمن فرهنگی است که بر اثر واکنش‌های خاص یک گروه در برابر محیط معین و آزمایش‌های تاریخی یک گروه پدید می‌آید. همچنین هر واحد تاریخی بزرگ که دربردارندهٔ فرهنگ‌های عمده بوده است، موافق جریان‌های زندگی بخش خاص خود شکل گرفته‌اند. این جریان‌ها از تحمیل قالب‌ها یا انگاره‌های معین جامعه بر موهبت‌های فطری اعضای جامعه ناشی می‌شوند. حوزه‌های عقلی و روحی که در عین اثرپذیری از جریان‌های اجتماعی، خود در آن‌ها اثر می‌گذارد، دارای دو جزء یکی صرفاً عقلی و دیگری فرهنگی است.<sup>۸</sup> جزء عقلی پیش از جزء فرهنگی با وجود مادی جریان‌های اجتماعی پیوستگی دارد و صورت تکامل یافته آن به هنگام مشاهده و کنترل طبیعت - یعنی در حوزه علوم طبیعی - پدید می‌آید. «آلفرد وبر»، این فعالیت عقلی را تمدن می‌خواند. از لحاظ پویای اجتماعی و جنبش‌های فرهنگی در یکدیگر تأثیر و تداخل می‌کنند و به همین دلیل، به سوی تمدن یگانه‌ای پیش می‌روند.<sup>۹</sup>

همچنین در برابر روند عقلی جامعه، روند فرهنگی نیز جریان دارد. نمودهای فرهنگی برخلاف نمودهای ملتی به طور ذاتی مشمول باید‌های عقلی نیستند و در جریان زندگی مادی و عقلی قوام نگرفته‌اند. به گفته «وبر»، فرهنگ به دلیل زاده نشدن از مبانی عقلی تمدن، قابل تبیین یا پیش‌بینی نیست. به همین دلیل دو روند فرهنگ‌ها نه مزاحل تکاملی، که دوره‌های پی در پی از آفرینش، نازایی، توقف و انحطاط دیده می‌شود.<sup>۱۰</sup>

«الیوت»، شاعر معاصر انگلیسی درباره تمدن می‌گوید که تمدن پدیده‌ای ایستا نیست و هیچ‌گاه نمی‌توان آن را به صورت ایستا و استاتیک مطالعه کرد. الیوت معتقد است، یک تمدن جدید هر لحظه در حال پدید آمدن است.<sup>۱۱</sup> نگاه مقطعی به تمدن، همواره مانند نگاه به آبیگری است که هر لحظه آب جدید از سویی وارد آن می‌شود و از سوی دیگر، از آن خارج می‌شود. به همین دلیل، هیچ‌گاه نمی‌توان شکل و حالت ثابتی برای تمدن جدید در نظر داشت. الیوت تصریح می‌کند یک تمدن جدید همیشه در حال ساخته شدن است. موقعیتی که ما امروز به ظاهر از آن لذت می‌بریم، نمایشگر آن چیزی است که بر سر آرزوهای هر عصر برای عصر بهتر می‌آید.<sup>۱۲</sup> نتیجه این نوع نگاه به تمدن این است که یافتن استانده‌ای پایدار که بتوان با آن ملتی را

با تمدن دیگر مقایسه کرد، بسیار مشکل خواهد بود.

«فوکوتساوا یوکیشی»، اندیشمند بلندآوازه ژاپنی در قرن نوزدهم، تمدن را فراشدی توصیف می‌کند که به وسیله آن روابط بشری در جهت بهتر شدن، آرام آرام تغییر می‌کند و شکل معینی می‌گیرد. تمدن به مفهوم ملتی است هم‌بسته در برابر حالتی از انزوای بدوی و بی‌قانونی.<sup>۱۲</sup> فوکوتساوا در مقایسه تمدن آسیایی، به ویژه تمدن ژاپنی با تمدن غربی، به بررسی عوامل برپا دارنده تمدن می‌پردازد، با اصل قرار دادن تعریف یادشده، عناصر تمدن را یکسره نسبی ارزیابی می‌کند. وی معتقد است هرچه که تمدن را به مفهوم یاد شده تقویت کند، سودمند و هرچه آن را تضعیف کند، زیان بخش است. نهادها، تجارت، ادبیات، صنعت، جنگ، حکومت و قانون، همگی جنبه‌های گوناگون تمدن هستند که درباره ارزش نسبی آن‌ها هیچ معیاری - به جز آنچه گفته شد - وجود ندارد.

تعبیری که فوکوتساوا از تمدن دارد این است که تمدن میراث گذشته و هدیه‌ای برای آینده و پیشرفت تمدن، دربرگرفتن و رشد دادن این میراث است. گوایش تکثرگرا در نظریه‌های ملتی تا حدودی در نظریه‌های فوکوتساوا نیز به چشم می‌خورد. فوکوتساوا با اصرار بر این که تمدن به معنای هم‌زیستی نظریه‌های گوناگون فلسفی است، تمدن را عبارت از روحی جدید معرفی می‌کند که مراحل ابتدایی و نیمه توسعه یافته را پشت سر گذاشته و هم‌اینک در مرحله جدید، نیازمند نوعی داد و ستد است. همان‌گونه که داد و ستد خرید افراد برتر و خرید مردم عادی تشکیل دهنده و رشد دهنده سطح خرد یک تمدن است،<sup>۱۳</sup> به همان ترتیب تبادل حساب شده و ارتباط عقلانی تمدن‌ها نیز برای رشد آن‌ها لازم است.<sup>۱۴</sup> فوکوتساوا تمدن را گسترده‌ترین و وسیع‌ترین واحد سنجش جامعه‌ها می‌خواند و بدین ترتیب تمدن را با استقلال ملی، یکی می‌پندارد.<sup>۱۵</sup> گرچه خود وی نیز میان این تعریف از تمدن و آنچه که وی جوهر تمدن می‌نامد، فرق می‌گذارد. به نظر وی تمدن به معنای جوهر اصلی تمدن، دست‌یابی به معارف و فضیلت‌های بشری است، اما در دید ملی و کشور - ملتی، تمدن عبارت است از بزرگ‌ترین واحد سنجش ملی و مساوی است با استقلال ملی.

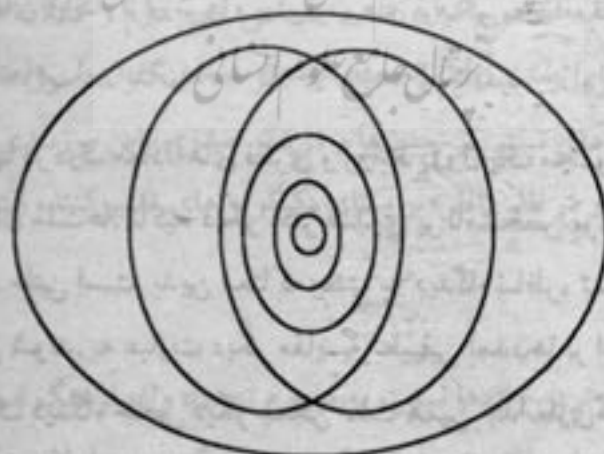
«ساموئل هانتینگتون»، تحلیل‌گر مسائل استراتژیک، تمدن را دارای موجودیتی فرهنگی می‌داند و آن را بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی جامعه‌ها



تعریف می‌کند. بر اساس این تعریف، فرهنگ و تمدن هیچ تفاوتی با هم ندارند، مگر در گستره پوشش. هانتینگتون اصراری در برشمردن عناصر متفاوت فرهنگ و تمدن ندارد و معتقد است تمدن، هم با توجه به عناصر عینی مشترک همچون زبان، تاریخ، مذهب، سنت‌ها و نهادها تعریف می‌شود و هم با توجه به وابستگی‌ها و نزدیکی‌های ذهنی و درونی انسان‌ها. ملتی که هر فرد بدان تعلق دارد، گسترده‌ترین سطح هویتی است که خودش را با آن می‌شناسد.<sup>۱۶</sup> چنانچه تعریف هانتینگتون را از تمدن بپذیریم در حقیقت پذیرفته‌ایم که گستره تمدن تنها یک پله پایین‌تر از کل جامعه جهانی و پیکره واحد بشری است و به همین ترتیب، فرهنگ‌ها هم تنها یک پله از تمدن‌ها پایین‌تر هستند.

به گفته هانتینگتون، سرزمین‌ها، گروه‌های مختلف قومی و حتی گروه‌های مختلف مذهبی در درون یک فرهنگ مشترک مقداری از خصصیت‌های فرهنگی خود را کنار می‌گذارند و در نتیجه به نوعی تجانس فرهنگی مشترک دست می‌یابند که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. فرهنگ‌های مشترک نیز با صرف نظر کردن از بخشی از ویژگی‌های خود سرانجام یک تمدن ایجاد می‌کنند. به گفته هانتینگتون یک نفر اهل روم، ممکن است با میزان متفاوتی از تعصب، خود را یک رومی، یک ایتالیایی، یک کاتولیک، یک مسیحی، یک اروپایی یا یک غربی بداند.<sup>۱۷</sup>

نموداری از رابطه میان فرهنگ و تمدن و عناصر زیر مجموعه‌ای هر یک:



تمدن — فرهنگ — قبیله، قوم، طبقه — خانواده — فرد

همان‌گونه که فرهنگ از فرهنگ‌های فرعی و پاره‌فرهنگ‌ها تشکیل می‌شود، هانتینگتون مدعی

است تمدن‌ها هم می‌توانند دارای تمدن‌های فرعی باشند. او می‌گوید: «در هر حال تمدن‌ها موجودیتی درک‌شدنی هستند و هرچند تشخیص مرز میان آن‌ها به سختی انجام می‌پذیرد، ولی این مرزها واقعی هستند. تمدن‌ها پدیده‌هایی پویا هستند. ظهور و افول می‌کنند، چند شاخه می‌شوند و با هم یکی می‌شوند.»<sup>۱۸</sup> بر اساس نظریه هانتینگتون، نمودار صفحه قبل از رابطه میان فرهنگ و تمدن و عناصر زیر مجموعه‌ای هر یک قابل تصور است. البته همین نمودار را در رابطه میان تمدن‌ها نیز می‌توان در نظر گرفت.

«احمد صدری»، جامعه‌شناس ایرانی، تمدن را با مراجعه به هسته‌ای مرکزی از باورهای مذهبی یا شبه مذهبی و احیاناً ارزش‌ها و احکام اخلاقی، فلسفی یا حقوقی تعریف می‌کند. به گفته صدری، تاریخ هر ملتی متشکل از مجموعه این باورهای هسته‌ای است که هر زمان به شکلی در حرکت‌های جمعی و نهادهای اجتماعی و فرایندهای تکاملی تاریخی آشکار می‌شوند.<sup>۱۹</sup> دکتر صدری برخلاف اندیشمندانی که فرهنگ و تمدن را در تقابل با یکدیگر (به صورت اختصاص یکی - فرهنگ یا تمدن - به جنبه‌های عینی و مادی زندگی بشر و دیگری به جنبه‌های ذهنی و غیرمادی) می‌دانند، این مرزبندی را میان فرهنگ و تمدن قرار نمی‌دهد و می‌گوید:

تمدن مجموعه‌ای ناپذیر از ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های فرهنگی به‌اضافه قالب‌ها و چارچوب‌های اقتصادی و اجتماعی این ارزش‌هاست و همواره در حال تطوّر و تحوّل است.<sup>۲۰</sup>

تمدن با این تعریف تنها در درک معادله‌های فکری و روابط درون یک مجموعه کاربرد می‌یابد نه در فهم مجادله‌های میان ملت‌ها. تأکید دیگر دکتر صدری بر نامشخص بودن و غیرقطعی بودن مرزهای مجموعه‌های ملتی است. بدین معنا که بسته به دیدگاه ناظر، تمدن‌ها ممکن است تقسیم و یا با هم یکی شوند. به عبارت دیگر مقایسه تطبیقی تمدن‌ها بر اساس جداسازی‌های اعتباری است که در یک دیدگاه خاص دیگر ممکن است همین جداسازی‌ها، یکی‌سازی شوند. دکتر صدری برای مثال، به اشتراک منابع فلسفی باورها، احکام و ارزش‌های مجموعه‌ای که وی آن را «تمدن غربی» می‌نامد، اشاره می‌کند. وی می‌گوید:

این مجموعه ملتی از دو سرچشمه مذاهب ابراهیمی (اسلام، مسیحیت و یهودیت) و تفکر یونانی (فلسفه یونان و تمدن رومی) سیراب می‌شود و در مقابل آن مجموعه ملتی شرق است که ریشه در فلسفه، جهان‌بینی و مذهب هند و چین دارد.<sup>۲۱</sup>

به همین دلیل، صدوری آن‌چه را که ساموئل هانتینگتون در دو قطب کاملاً متضاد قرار می‌دهد - یعنی تمدن اسلام و تمدن غرب - در دیدگاهی خاص و در یک جبهه قرار می‌دهد. به عکس، او دو تمدن اسلامی و کنفوسیوسی را - که هانتینگتون از آن دو به عنوان جبهه یگانه ضد غرب یاد می‌کند - در دو سوی یک طیف قرار می‌دهد. یکی مجموعه ملتی غرب شامل حوزه تمدن اسلامی و دیگری مجموعه ملتی شرق، شامل حوزه ملتی کنفوسیوسی.

با همین دلیل آوری هر نوع تقسیم‌بندی تمدن‌ها - البته با مبنای قابل قبول منطقی و تاریخی - می‌تواند مطرح باشد که از آن جمله می‌توان به تقسیم‌بندی‌های ملتی سوروکین، اشپنگلر، توین‌بی و هانتینگتون اشاره کرد. همچنین با همین استدلال که از دیدگاه‌های مختلف تقسیم تمدن‌ها و مرزبندی میان آن‌ها می‌تواند متفاوت باشد، «تافلر»، نویسنده کتاب‌های: «موج سوم»، «جابه‌جایی قدرت» و «شوک آینده»، در کتاب: «جنگ و پاد جنگ»، ضمن پذیرش نظریه برخورد ملتی هانتینگتون، مرزهای میان تمدن‌ها را به گونه‌ای دیگر می‌کشد. وی این مرزها را میان تمدن‌های موج اول، موج دوم و موج سوم رسم می‌کند. تمدن هزارساله کشاورزی و سرزمین‌های وابسته به آن موج اول، تمدن صنعتی موج دوم و تمدن خردپایگی و اطلاعاتی موج سوم تمدن بشری را تشکیل می‌دهند. در نظر هانتینگتون، مرزبندی، تقریباً بر اساس تعریف‌ها و محدوده‌های سنتی از تمدن‌ها و در نظر صدوری، این مرزبندی بر اساس منشأ و مبدأ فلسفی و جهان‌بینی و در نظر تافلر، بر مبنای دگرگونی‌های تعیین‌کننده اقتصادی است.

### فرهنگ و تمدن

از نزدیکترین و مشابه‌ترین واژه‌ها نسبت به مفهوم تمدن، واژه فرهنگ است. یافتن وجوه تمایز یا شباهت میان این دو اصطلاح، سبب ایجاد بحث‌های گسترده، طولانی و پیچیده‌ای شده است. به گونه‌ای که در دسته‌بندی کلی پنج وضعیت متفاوت را برای رابطه میان این دو اصطلاح در نظریات اندیشمندان مختلف می‌توان در نظر گرفت:

۱. این همانی فرهنگ و تمدن

۲. این نه آنی فرهنگ و تمدن

۳. رویارویی فرهنگ و تمدن

۴. مقدمه بودن فرهنگ برای تمدن

۵. مقدمه بودن تمدن برای فرهنگ

بیشتر اندیشمندان فرانسوی این دو اصطلاح را با هم می‌آمیزند و علاقه‌ای به جدا کردن و تمایز قائل شدن میان آن دو ندارند.<sup>۲۲</sup> در واقع تا زمانی که «تایلور»، تفاوت میان دو واژه فرهنگ و تمدن را پیشنهاد کرد، روشنفکران و اندیشمندان اروپایی - و بیش‌تر فرانسوی - از تمایز فرهنگ و تمدن خودداری می‌کردند و به نظر آنان، هر دو اصطلاح «کولتور» و «سیویلیزاسیون» اندیشه به‌گشت و پیشرفت به سوی کمال را به‌دقت در بر داشته‌اند.<sup>۲۳</sup> تایلور در سال ۱۸۷۱ میلادی با نگارش کتاب فرهنگ ابتدایی، در حقیقت نخستین بار برای فرهنگ، معنایی جدا از تمدن ارائه کرد. حتی پس از آن یعنی تا اواسط قرن بیستم - سال ۱۹۴۷، تاریخ ثبت تعریف تایلوری از فرهنگ در واژه‌نامه‌های عمومی انگلیس - میل به پذیرفتن تمایز دو واژه در اروپا وجود داشت و این دو اصطلاح برای بسیاری از دانش‌پژوهان انگلیسی زبان کمابیش یک معنا داشت و معنای این دو واژه چنان به یکدیگر نزدیک بود که گزیدن یکی بر دیگری تا حدود زیادی بستگی به سلیقه داشت.<sup>۲۴</sup> گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در عین حال بسیاری از متفکران فرهنگ و تمدن را از یکدیگر متمایز دانسته‌اند. شماری از متفکران تمدن را عبارت از شاخص‌های معنوی پیشرفت اجتماع و فرهنگ را شامل عادت‌ها و آداب زندگی مادی می‌دانند. ویلهلم فن هومبولت،<sup>(۱)</sup> در تعریفی که نخستین تلاش‌ها در آلمان برای قرار دادن فرهنگ و تمدن بر برابر یکدیگر توصیف شده است، و در پی او لیپرت<sup>(۲)</sup> و بارث،<sup>(۳)</sup> فرهنگ را به کارکردهای فنی - اقتصادی یا قلمرو مادی مربوط می‌دانند؛ ولی تمدن را دست‌یابی به جنبه‌های متعالی و توانگری‌های معنوی می‌شناسند.<sup>۲۵</sup>

1 . Von Humboldt

2 . Lippert

3 . Barth

برخی همچون «کانت»، «کولریج» و «آرنولد»، فرهنگ را نمایانگر مقام و منزلت اخلاقی فرد و تمدن را به معنای اعتبارهای جامعه می‌دانستند. در این دیدگاه، فرهنگ هم‌نشین ارزش‌های معنوی و تمدن هم‌نشین ارزش‌های مادی است.<sup>۲۶</sup>

«ماکس وبر»، نیز تمدن را با کارکردهای عینی، فنی و اطلاعاتی جامعه یکی دانست و فرهنگ را با امور ذهنی مانند دین و فلسفه و هنر<sup>۲۷</sup> در مخالفت با این ایده که تمدن را با پیشرفت‌های مادی و فرهنگ را با اشتغالات معنوی یکی می‌داند، «هردر» به نوعی نسبیّت‌نگری و کثرت‌گرایی عقیده دارد و اساساً دوگانگی میان فعالیت‌های مادی و معنوی را از حیث تعلق به فرهنگ و یا تمدن انکار کرده است. وی تصریح می‌کند که دست‌ساخته‌ها به همان میزان جزء فرهنگ هستند که اندیشه‌ها و باورها و ارزش‌ها. فرهنگ دربرگیرنده همه فعالیت‌های مبتکرانه انسان است، هم آنچه که انجام می‌دهد و هم آنچه که می‌اندیشد.<sup>۲۸</sup> برخی دیگر از اندیشمندان فرهنگ را همه مفهوم‌ها، نظریه‌ها، شناخت‌ها و اندیشه‌هایی دانسته‌اند که بافت مذاهب، علوم، هنرها و فنون را تشکیل می‌دهند و تمدن را نیز جلوه‌های مشخص یا تحقق دانش‌های گوناگونی که بر اثر فرهنگ به دست آمده، برشمرده‌اند. این نتیجه‌گیری بر اساس نظر «هگل»، فیلسوف آلمانی است که روح را دارای دو جنبه دانسته است: ذهنی و عینی. بر این اساس، هنگامی از فرهنگ سخن می‌گوییم که روح بشر فعالیت‌ها، روش‌ها، دستاوردها و رفتارهایش را به نقد می‌کشد و سعی می‌کند آن‌ها را بهبود بخشد تا از قید و بند رهایی یابد و هر آنچه را که از درون مانع شکوفایی‌اش می‌شود، از میان بردارد و از تمدن نیز هنگامی سخن می‌گوییم که روح بشر جلوه‌های بیرونی‌اش را نقد می‌کند تا خود را از آنچه که از بیرون مانع تحقق موفقیت‌آفرینی او می‌شود، برهاند.<sup>۲۹</sup> به این اعتبار یک قانون الکتروماتیک به فرهنگ تعلق دارد؛ چون بیانگر پیروزی خرد بر جهان مادی است.

در نظریه اثرگذاری و اثرپذیری و آمیختگی فرهنگ و تمدن، با نقد انحصار فرهنگ در عناصر درون انسانی و انحصار تمدن در تجلیات مادی بیرون انسانی، تصور این‌که هر جلوه مادی اثر بی میانجی، یک عمل فرهنگی است، تصویری نادقیق توصیف و تأکید می‌شود که رابطه فرهنگ و تمدن، رابطه‌ای پیچیده و اثرگذار در یکدیگر است که می‌توان عنوان دیالکتیک را بر آن نهاد.<sup>۳۰</sup> آفرینش‌های بیرونی انسانی - به ویژه در عرصه هنر - به راحتی قابل انتساب به فرهنگ یا تمدن

نیستند. چراکه خود نیز می‌توانند انگیزه آفرینش‌های فرهنگی دیگر شوند. به همین دلیل با تعریف هگل از روح، نمی‌توان مرز مشخصی میان فرهنگ و تمدن کشید. پاره‌ای دیگر از متفکران، فرهنگ را مقدمه تمدن و به عبارت دیگر تمدن را پایان فرهنگ برشمرده‌اند. در این میان برخی همچون «توین بی»، با دیدی خوشبینانه تمدن را برترین شکل توسعه فرهنگ‌های اجتماعی از خاستگاه‌های بدوی‌شان می‌شمارند.<sup>۳۱</sup> و برخی دیگر همچون دیدرو، روسو، هردر، رومانیتیک‌ها و اشیپنگلر، با انتقاد از تمدن جدید، عقیده دارند، تمدن جدید برخلاف فرهنگ‌های اصلی که از درون نیازهای انسان‌ها سر برمی‌آوردند، الگوی خود را به انسان تحمیل می‌کند.<sup>۳۲</sup> از خود بیگانگی انسان‌ها و قربانی شدن آفرینندگی‌ها و اصالت‌ها و آزادی‌های انسانی در برابر قدرت تحمیل‌گر تمدن، نکته مشترک منتقدان به تمدن از دید تقابل با فرهنگ است. چنان‌که دیدیم، شاید بتوان افراطی‌ترین این نظریه‌ها را در عبارات «اسوالد اشیپنگلر» یافت. اشیپنگلر تمدن را آخرین مرحله روبه زوال و تلاش یک فرهنگ می‌نامد. به تعبیر وی، تمدن مرحله سنگواره‌ای و واپسین فرهنگ‌هاست.

و سرانجام، برخی دیگر تمدن را مقدمه فرهنگ و زمینه رشد یافتن و آفرینندگی بیش‌تر انسان‌ها دانسته‌اند. «ویل دورانت»، در تعریف خود از تمدن، آن را مرحله‌ای می‌داند که با گذشت مرحله‌های قبلی زمینه لازم را برای تحقق آفرینندگی‌های فرهنگی انسان‌ها فراهم می‌آورد. نوع دیگری از دسته‌بندی و ارتباط دو واژه فرهنگ و تمدن نیز ارائه شده که بر اساس آن سه دیدگاه اساسی در این زمینه وجود دارند:

۱. هم‌معنایی فرهنگ و تمدن، به سه شکل:
  - هم‌معنایی کامل (این همانی).
  - هم‌معنایی معنایی، ولی با لحاظ پیچیده‌تر و کمی بودن تمدن و دارا بودن شماری از ویژگی‌های دیدنی.
  - هم‌معنایی معنایی، ولی با لحاظ پیشرفته‌تر بودن تمدن و دارا بودن عناصر کیفی عالی‌تر.
۲. رویارویی فرهنگ و تمدن، به معنای دربرگیری اندیشه‌ها، اسطوره‌ها، مذهب، هنر و ادب در فرهنگ و هم‌معنایی تمدن با آفرینندگی انسانی و دربرگیری علوم و فنون.

ویژگی‌های اساسی این رویکرد از این قرار است:

- پیدایی تمدن با شهرنشینی.

- جهانی و کلی بودن تمدن از نظر جغرافیایی.

۳. فراگیری معنایی تمدن، به معنای دربرگیری مجموعه عناصر اقتصادی، حقوقی،

اخلاقی، مذهبی و فرهنگی.<sup>۳۳</sup>

### تمدن در ارتباطات بین‌المللی

برای یافتن جایگاه تمدن در ارتباطات بین‌المللی به دو مقدمه نیازمندیم: نخست تعریف نهایی

پذیرفتنی از تمدن با بهره‌گیری از تعریف‌های متعدّد؛ و دوم تشریح مفهوم ارتباطات بین‌المللی.

### تعریف کاربردی تمدن

در تعریف تمدن و با استفاده از دیدگاه‌های متفاوت اندیشمندان چنانچه به نوعی تلفیق در

رویکردهای مختلف به تمدن عقیده داشته باشیم، به نظر می‌رسد، دیدگاه آمیختگی و تا حدودی

هم‌پوشانی فرهنگ و تمدن از نظر عناصر تشکیل دهنده، نه گستره جغرافیایی، فراگیرتر از سایر

دیدگاه‌ها باشد. بر این اساس همچنان‌که پیشتر گفته شد، رابطه فرهنگ و تمدن رابطه‌ای پیچیده و

اثرگذار در یکدیگر است. نه انحصار فرهنگ در عناصر درونی و معنوی آدمی و نه انحصار تمدن

در جلوه‌های بیرونی و مادی انسان‌ها، تعریف و ربطی دقیق از فرهنگ و تمدن به دست

نمی‌دهند. شاید دقیق‌ترین تعبیر از تمدن، تعریف لالاند<sup>(۱)</sup> باشد. در فرهنگ لالاند در تعریف

تمدن آمده است:

تمدن شامل مجموعه پیچیده‌ای از پدیده‌های اجتماعی قابل انتقال، دارای جهت‌های مذهبی،

اخلاقی، زیبایی‌شناختی، فنی و یا علمی مشترک در همه اجزای یک جامعه وسیع و یا چند

جامعه مرتبط با یکدیگر است.<sup>۳۴</sup>

این تعبیر از تمدن، اندیشه ترقی را نه تنها در سطح مادی، بلکه در سطح اخلاقی و فکری، به ذهن نزدیک می‌سازد.<sup>۳۵</sup> در واقع این تعریف به تعریف «فوکو تساوا یوکیشی» بسیار نزدیک است. وی نیز تمدن را به مفهوم جوهر اصلی تمدن عبارت از دست‌یابی بشر به معرفت و فضیلت‌ها در هر دو بعد مادی و معنوی می‌داند. تعریف بیرون نیز از تمدن عبارت است از: «تمدن نوع خاصی از توسعه مادی و معنوی است که در جامعه‌ای ویژه رخ می‌نماید.»<sup>۳۶</sup>

اما آنچه که تمدن را از فرهنگ جدا می‌سازد، گستره حوزه تمدن نسبت به فرهنگ است. بیرو در تعریف تمدن می‌افزاید: «زمانی سخن از تمدن می‌رود که ارزش‌های کلی‌تر و در زمینه اجتماعی وسیع‌تری در نظر باشد. تمدن در مقایسه با فرهنگ، حوزه وسیع‌تری دارد و مردمانی بسیار و از دیدگاه فرهنگی جدا و متمایز را در بر می‌گیرد.»<sup>۳۷</sup>

تمدن فضای جغرافیایی وسیع و گاه چند ملت را دربرمی‌گیرد و حال آن‌که فرهنگ حوزه‌ای محدودتر دارد. چند ملت که دارای ملتی واحد هستند، می‌توانند فرهنگ‌های مختلفی داشته باشند.<sup>۳۸</sup> بر اساس این تعریف تمدن واحد سنجش بزرگ‌تر از فرهنگ است و به تعبیر هانتینگتون، گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی و بالاترین گروه‌بندی فرهنگی است که انسان از آن برخوردار است.<sup>۳۹</sup>

در واقع فرهنگ‌ها با و نهادن برخی ویژگی‌های خاص خود مجموعه‌ای مشترک با یکدیگر تشکیل می‌دهند که عبارت است از یک واحد ملتی. به همین دلیل، هر واحد ملتی، از واحدهای فرهنگی گاهی متفاوتی تشکیل می‌شود که با فراهم آوردن مشترکات خود در نهایت آن واحد ملتی را ایجاد کرده‌اند. نکته مهم دیگر این است که چه معیار و ملاکی واحدهای ملتی را از یکدیگر متمایز می‌سازد؟ پیشتر گفتیم که بسته به دیدگاه ناظر، ملاک‌های جداسازی تمدن‌ها می‌توانند با یکدیگر متفاوت باشند. احمد صدری، منشأ و منبع فلسفی باورها، احکام و جهان‌بینی‌ها را ملاک تفکیک تمدن‌ها از یکدیگر می‌داند که بر این اساس، وی اساساً تمدن غرب را دربرگیرنده اسلام، مسیحیت و یهودیت می‌داند. «تافلر»، دگرگونی‌های تعیین‌کننده اقتصادی، «هانتینگتون»، تعریف‌ها و محدوده‌های سنتی تمدن‌ها، «سوروکین»، میزان انحصار تمدن‌ها در سادیت یا معنویت، «توین‌بی»، مرزبندی‌های تاریخی، و خلاصه هر یک از متفکران، مرزبندی‌های خاص خود را در تفکیک تمدن‌ها اعتبار کرده‌اند. به همین دلیل یک فرد، یک گروه



با یک جامعه می‌تواند در یک یا چند حوزه ملتی به طور هم‌زمان قرار گیرد. واحد سنجش ملتی یک جامعه بیش از آن‌که با تعریف‌های اعتباری مشخص شود، با باورهای اعضای همان جامعه تعریف می‌شود. در برخی تمدن‌ها این واحد سنجش می‌تواند جغرافیایی، در برخی دیگر مذهبی، در برخی دیگر زبانی، در برخی دیگر نژادی و در برخی دیگر از تمدن‌ها تاریخ مشترک باشد. بر این اساس می‌توان از تمدن غربی، تمدن اسلامی، تمدن پارسی و تمدن آریایی سخن گفت. به همین علت همان‌گونه که هانتینگتون می‌گوید، تمدن‌ها پدیده‌هایی پویا هستند، چند شاخه می‌شوند و یکی می‌گردند.<sup>۲۰</sup>

به همان ترتیب که در مورد فرهنگ، از پاره‌فرهنگ و خرده‌فرهنگ سخن گفته می‌شود، پنداره پاره‌تمدن و خرده‌تمدن نیز ممکن است. همچنین ممکن است پاره‌تمدن‌ها یا خرده‌تمدن‌ها در مواردی با فرهنگ یکی باشند و ممکن است از فرهنگ گسترده‌تر باشند. همچنین فرهنگی خاص به تناسب مشترکات و یا شکل‌های جدایی خود، با فرهنگ‌های دیگر می‌تواند از یک دیدگاه در درون یک تمدن و از دیدگاهی دیگر در درون تمدن دیگری باشد. فرهنگ ایرانی را می‌توان هم در تمدن پارسی جای داد و هم در تمدن اسلامی؛ به همین دلیل، می‌توان پنداشت که در فرهنگ ایرانی، حداقل دو بازوی ملتی وجود دارد: یک بازوی ایرانی-پارسی و یک بازوی ایرانی-اسلامی و یا ایرانی-شیعی. شاید موارد گوناگون دیگری هم یافت شود. به همین ترتیب تمدن اسلامی نیز از فرهنگ‌های گوناگون تشکیل شده است. فرهنگ‌هایی که ممکن است از یک دیدگاه زیرمجموعه تمدن دیگری، غیر از تمدن اسلامی نیز باشند.

### مفهوم ارتباطات بین‌المللی

در ادبیات ارتباطات بین‌المللی، از واژه ارتباطات میان‌فرهنگی بسیار استفاده می‌شود و در برخی موارد این دو اصطلاح به جای یکدیگر نیز به کار برده می‌شوند. تفاوت اساسی میان ارتباطات در دو سطح بین‌المللی و میان‌فرهنگی در مقاله گرهارد مالتزکه<sup>(۱)</sup> به فراگرد خوبی نشان داده شده است. وی ارتباطات میان‌فرهنگی را تبادل و داد و ستد افکار و معانی میان مردمی با فرهنگ‌های

متفاوت می‌داند و تصریح می‌کند:

ارتباطات میان‌فرهنگی نوعی داد و ستد میان دو فرهنگ است، اما ارتباطات بین‌المللی بیش‌تر در سطح دو یا چند کشور و چند ملت، یعنی با توجه به مرزها، اتفاق می‌افتد. بسیاری وقت‌ها مردمی که به فرهنگی مشترک تعلق دارند، به وسیله مرزهای کشور از هم جدا می‌شوند. در اینجا در واقع ارتباطات بین‌المللی در درون یک فرهنگ اتفاق می‌افتد. همچنین مردمی با فرهنگ‌های کاملاً متفاوت ممکن است در داخل یک کشور و در درون مرزهای یک کشور جمع شده باشند. در اینجا در داخل یک کشور ارتباطات میان‌فرهنگی رخ می‌دهد. به همین دلیل در سطوح سیاسی بیش‌تر از ارتباطات بین‌المللی و در سطوح جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی، از ارتباطات میان‌فرهنگی سخن گفته می‌شود.<sup>۲۱</sup>

«مالتزکه»، که همچنین با اشاره به امکان تفاوت زاویه دید نسبت به فرهنگ، لایه‌های مختلف ارتباط میان‌فرهنگی را بر می‌شمرد. به گفته وی، ارتباط میان‌فرهنگی، ارتباط میان انسان‌های با فرهنگ‌های متفاوت است. و این اصطلاح (ارتباط میان‌فرهنگی)، مفهومی است که محدود یا گسترده شدن آن بستگی به این دارد که از چه دورنما و دیدگاهی به آن نگاه کنیم. از دیدگاهی نزدیک گروه‌های کوچک، فرهنگی خاص از خود بروز می‌دهند که آنان را از همسایگان‌شان جدا می‌کند. مالتزکه، این فرهنگ را پاره‌فرهنگ یا خرده‌فرهنگ می‌نامد.<sup>۲۲</sup> در مورد ارتباطات میان‌فرهنگی تعریف‌های دیگری نیز وجود دارد که از آن جمله است:

- ارتباطات میان‌فرهنگی، هنر فهمیدن و فهمیده شدن به وسیله مخاطبانی از فرهنگ‌های دیگر است.<sup>۲۳ (۱)</sup>

- ارتباطات میان‌فرهنگی زمانی رخ می‌دهد که طرف‌های ارتباط حامل کوله‌باری از پیشینه‌هایی هستند که بازتابنده اندوخته‌های دانش، ارزش و تجربه‌های گروه‌های آنان است.<sup>۲۴ (۲)</sup>

- ارتباطات زمانی میان‌فرهنگی است که در میان مردمی با فرهنگ‌های متفاوت عمل

کند (۱) ۲۵.

- ارتباطات میان‌فرهنگی ارتباطی است که در شرایط تفاوت فرهنگی شامل زبان، ارزش‌ها، سنت‌ها و عادت‌ها، اتفاق می‌افتد (۲) ۲۶.

### ارتباط میان‌ملتی (تمدن در ارتباطات بین‌المللی)

با توجه به مفهومی از فرهنگ و تمدن که در این مقاله به آن استناد شد، و این‌که تمدن چیزی نیست مگر واحد سنجشی بزرگ‌تر از فرهنگ و این‌که فرهنگ و تمدن هر دو از نظر ماهیت، دارای عناصر مشابهی هستند، اینک به مفهومی کم‌تر مشهور از ارتباطات میان‌فرهنگی - یعنی ارتباطات میان‌ملتی - می‌رسیم. تمامی آن‌چه که در مورد ارتباطات میان‌فرهنگی گفته شد، از جهت ماهوی درباره ارتباطات میان‌ملتی نیز درست است. تفاوتی که ممکن است در ابتدا میان دو اصطلاح یادشده به نظر برسد، این است که پندار رخ‌داد ارتباط میان‌فرهنگی در درون محدوده‌های یک کشور - ملت پیش‌تر از فرض وقوع ارتباط میان‌ملتی در این محدوده‌هاست. البته مسلماً در کشورهایی که به کشورهای مهاجرپذیر شهرت یافته‌اند، هر دو پندار درست است. بنابراین می‌توان این تعریف را از ارتباطات میان‌ملتی به دست داد: «ارتباطات میان‌ملتی، عبارت است از هرگونه رابطه و ارتباطی که میان دو فرد، گروه، جامعه، ملت و یا فرهنگ که به دو تمدن جدا و متمایز تعلق داشته باشند، رخ می‌دهد.» همچنین ارتباط میان‌ملتی در برشی عرضی میان اعضای دو تمدن جدا، یا مرزبندی‌های متفاوتی که در یک زمان پنداشتنی است اتفاق می‌افتد. توضیح این‌که در یک زمان هر فرد ممکن است تعلق‌های گوناگونی را به تمدن‌های گوناگون احساس کند و یا ممکن است احساس نکند، اما در واقع علامت‌های خاص عضویت در ملتی خاص را از خود بروز دهد. یک مسیحی اروپایی از سویی عضو تمدن غربی به مفهوم «هائیتگتونی» آن است، و یا عضوی از تمدن غربی به مفهومی که «صدری» از آن یاد می‌کند، از سویی دیگر عضو تمدن موج‌سومی «تافلری» و... و در نهایت عضوی از فرهنگ و پاره‌فرهنگ خاص خود است و با وجود تمام این‌ها، در محدوده خاصی از کشور - ملت زندگی می‌کند.

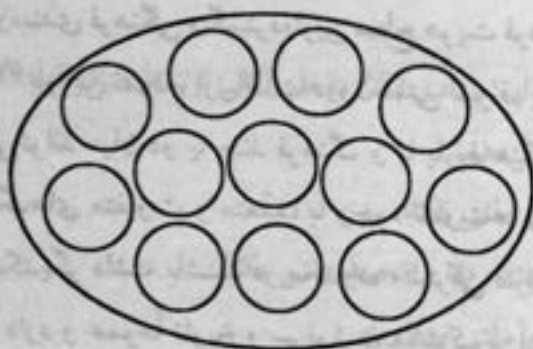
چنان‌که می‌بینیم ارتباطات میان‌ملتی شبکه‌ای گسترده، پیچیده، تودرتو و به هم تنیده را تشکیل می‌دهد که خط‌کشی بین اجزا و عناصر آن به راحتی امکان‌پذیر نیست. یک فرد در درون محدوده یک کشور - ملت مشخص می‌تواند در فرهنگی به سر برد که هم‌زمان در محل برخورد دو یا چند تمدن بزرگ‌تر قرار داشته باشد. تمدن‌هایی که با ملاک‌های جداسازی متفاوت ممکن است بسیار با یکدیگر هم‌پوشانی نیز داشته باشند. با این اوصاف حتی تصوّر نوعی ارتباط میان‌فرهنگی یا میان‌ملتی در درون یک فرد واحد نیز چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. در مدل‌های زیر تلاش شده است تا حدودی انواع ارتباط فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و جایگاه خرده‌فرهنگ‌ها یا پاره‌فرهنگ‌ها و نیز موقعیت فرد، فرهنگ، جامعه و تمدن‌ها نمایش داده شود:



نمونه ۱. فرد

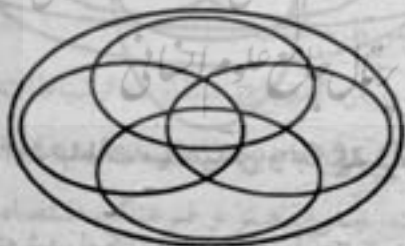
در نمونه (۱)، بر وجود هم‌زمان فرد در آمیزه‌ای از پاره‌فرهنگ‌های گوناگون تأکید شده است. به همین ترتیب وجود هم‌زمان پاره‌تمدن‌های متعدّد نیز در فرد پنداشتنی است. برای مثال، هانتینگون تمدن اسلامی را به چند پاره‌تمدن تقسیم می‌کند که وی از آن به عنوان تمدن‌های فرعی یاد می‌کند، که عبارتند از: تمدن فرعی عرب، تمدن فرعی ترک و تمدن فرعی مالایایی<sup>۲۷</sup> هر فرد علاوه بر آن‌که دارای پاره‌فرهنگ‌های مختلف است، می‌تواند دارای پاره‌تمدن‌های مختلف نیز باشد. نکته دیگر در نمونه (۱)، امکان هم‌پوشی پاره‌فرهنگ‌ها یا پاره‌تمدن‌هاست. با این تعبیر است که امکان گفت‌وگوی درون‌ملتی و درون‌فرهنگی، در درون یک فرد پنداشتنی می‌شود.

نمونه (۲)، جایگاه افراد با پاره‌فرهنگ‌ها و پاره‌تمدن‌های متفاوت را در درون یک جامعه، یک فرهنگ و گاهی وقت‌ها یک کشور - ملت نشان می‌دهد:



نمونه ۲. موقعیت افراد در یک جامعه با فرهنگ

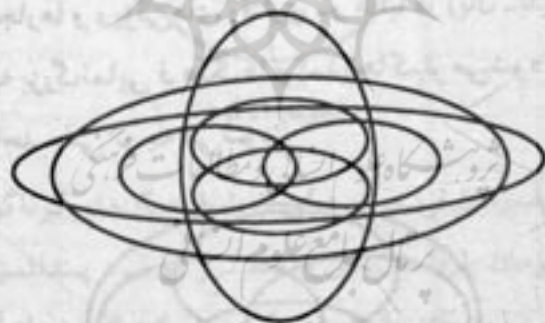
بر اساس نمونه (۲)، هر فرد که حامل پاره‌ای از فرهنگ و تمدن است، در یک بستر واحد بزرگ‌تر، به نام فرهنگ و جامعه فرهنگی یا کشور-ملت واقع است. این واحد بزرگ‌تر شامل افراد یا گروه‌هایی است که خرده‌فرهنگ یا پاره‌فرهنگ خاص‌شان آن‌ها را از همسایگان‌شان جدا می‌کند. به تعبیر «مالتزکه» این گروه‌های کوچک با وجود تفاوت‌های درونی خود، خود را به گروه فرهنگی بزرگ‌تری وابسته می‌دانند که در باورهای اساسی‌تر و شکل‌های مختلف تجربه‌های زندگی، در سنت‌ها، هنجارها و ویژگی‌های رفتاری - و غالباً در زبان - با یکدیگر اشتراک دارند.<sup>۲۸</sup> در نمونه (۳)، درجه بزرگ‌نمایی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها کم‌تر می‌شود و به جایگاه فرهنگ‌های متعدّد در درون یک واحد ملّتی توجه می‌شود:



نمونه ۳. ترکیب فرهنگ‌ها در تمدن واحد

در نمونه (۳)، می‌توان به روشنی تعریف آلن بیرو را از تمدن دید. وی در تعریف تمدن معتقد است: تمدن در مقایسه با فرهنگ، حوزه وسیع‌تری دارد و مردمانی بسیار و از دیدگاه فرهنگی، جدا و متمایز را در بر می‌گیرد.<sup>۲۹</sup> این نمونه، همچنین نشانگر تعریف هانتینگتون از تمدن است

که تمدن را بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی می‌داند که انسان‌ها از آن برخوردار هستند.<sup>۵۰</sup> در این نمونه، ارتباطات درون‌ملتی نیز قابل تشخیص است. این ارتباطات درون‌ملتی می‌تواند میان دو یا چند فرهنگ و یا پاره‌فرهنگ متفاوت رخ دهد. بر اساس این نمونه، فرهنگ‌های متفاوت و متعدّد، با وجود تفاوت‌ها و یا شباهت‌های کم و یا زیادی که می‌توانند با یکدیگر داشته باشند، در محدوده مشترکی قرار می‌گیرند که بر پایه باورهای اساسی‌تر قرار دارد و عموماً تاریخ و سرنوشت مشترک بر آن‌ها چیرگی دارد. ممکن است دو فرد از دو فرهنگ کاملاً متفاوت و یا هم‌گرایز در دایره تمدن واحد قرار گیرند. فرهنگ نیجریه‌ای و فرهنگی ایرانی، شباهت‌های بسیار کمی با یکدیگر دارند، اما یک نیجریه‌ای و یک ایرانی، هر دو خود را عضو تمدن اسلامی می‌دانند. همین نیجریه‌ای در همان حال خود را عضو ملتی دیگر به نام «تمدن افریقایی» می‌داند و همان ایرانی خود را در عین حال عضو ملتی بزرگ‌تر به نام «تمدن پارسی» می‌داند؛ ملتی که ممکن است کم‌ترین تماس و یا شباهت را با تمدن افریقایی داشته باشد و این همان چیزی است که در نمونه (۴)؛ برای نمایش دادن آن تلاش شده است:



نمونه ۴. ارتباطات میان‌تمدنی و جایگاه فرهنگ‌ها

در نمونه (۴) همان‌گونه که گفته شد، امکان برخورد دو یا چند تمدن بر فرد، گروه یا یک فرهنگ نمایش داده شده است. تمدن‌هایی که ممکن است خود نیز در برخی جنبه‌ها با یکدیگر برخورد کم یا زیاد داشته باشند. اما به هر حال هر تمدن دربرگیرنده فرهنگ‌هایی است که دست‌کم در در یک یا چند ویژگی اساسی اعتقادی اشتراک دارند. نمونه (۴)، همچنین نمایانگر سطوحی از ارتباط است که با واحد سنجش فرد، ارتباط گروهی و جمعی خوانده می‌شود. در اینجا نیز نوعی ارتباط میان یک تمدن با گروهی از تمدن‌ها یا پاره‌تمدن‌ها و یا توده‌ای از تمدن‌ها یا پاره‌تمدن‌ها

قابل تصور است.

بر اساس نمونه‌های پیشنهادی بالا، به طور کلی ارتباط میان افراد، گروه‌ها و جامعه‌ها در سه وضعیت و محیط رخ می‌دهد:

۱. محیط فرهنگی و ملتی یکتا.
۲. محیط فرهنگی متفاوت و محیط ملتی یکتا.
۳. محیط فرهنگی و ملتی متفاوت.

بدیهی است که فرض وقوع ارتباط در یک محیط فرهنگی و محیط ملتی متفاوت، فرضی خلاف واقع و غلط است؛ چون بنا بر تعریف ارائه شده از تمدن و مقایسه تطبیقی آن با فرهنگ، این نکته مسلم فرض شد که تمدن واحدی سنجشی است که تنها از نظر محدوده و گستره تحت پوشش با فرهنگ متمایز و از آن گسترده‌تر است.

### برخی مسائل ارتباطات میان‌ملتی

ارتباط - همان‌گونه که «راش» و «بالتسون» (۱۹۴۹) می‌گویند، تنها به انتقال کلامی آشکار و عمومی پیام باز نمی‌گردد، بلکه شامل تمام فراگردهایی است که مردم با آن در یکدیگر اثر می‌گذارند.<sup>۵۱</sup> به همین دلیل، در سطوح مختلف ارتباط از جمله ارتباط میان‌ملتی، تمام فرایندها و فراگردهایی که به نوعی مستلزم تماس و ارتباط طرف‌های مختلف است، در مسائل همان نوع خاص از ارتباط قابل بررسی و طرح است.

«مالتزکه» در بحث خود درباره بُعدهای متفاوت ارتباطات میان‌فرهنگی تأکید می‌کند: «امروزه ارتباطات میان‌فرهنگی در تمام بخش‌های فعالیت‌ها و کنش‌های بشر جریان دارد که از آن جمله می‌توان به سیاست، علوم، هنر و فرهنگ، اقتصاد، روزنامه‌نگاری، جهانگردی، روش‌ها، کلیسا و امور خیرخواهانه، ورزش، بخش نظامی، نهادها و سازمان‌ها و... و بالاخره بخش خصوصی اشاره کرد.»<sup>۵۲</sup>

به همین دلیل میزان فهم، ناهمی و یا فهم ناقص میان‌فرهنگی و میان‌ملتی، بستگی مستقیم با میزان مشابهت یا جدایی نظام‌های ارزشی و جهان‌بینی‌های فرهنگ‌ها و تمدن‌های رویارو دارد. همچنین هر فراگرد ارتباط میان‌فرهنگی یا ملتی با نگرش‌ها، تصویرها و انگاره‌سازی‌های

طرف‌های مرتبط با از یکدیگر، ارتباط دارد.

از مهم‌ترین مسائل ارتباطات میان‌ملتی که در ارتباطات میان‌فرهنگی نیز می‌تواند، مطرح شود، علاوه بر تصویرسازی یا انگاره‌سازی<sup>(۱)</sup> جهانگردی و تجارت محصولات فرهنگی، مسأله برخوردها و تنش‌های میان‌ملتی است که خود جای بحث فراوانی دارد. این برخوردها و تنش‌ها هم به صورت فیزیکی - آن‌گونه که هانتینگتون در تز معروفش به نام برخورد تمدن‌ها مطرح می‌کند و معتقد به برخورد آینده چند تمدن اصلی در جهان یعنی تمدن اسلامی و کنفوسیوسی از سویی و تمدن غربی از سوی دیگر است - و هم به صورت برخورد فکری و عقیدتی - شبیه آنچه که در سیاست‌های گفت‌وگو و نزدیکی مذاهب بر ضرورت آن تأکید می‌کند - همواره قابل بررسی و مطالعه است.

### خلاصه

برای بررسی نقش تمدن در ارتباطات بین‌المللی و جایگاه تمدن در روابط انسان‌ها نخست باید مقصود از تمدن مشخص شود. تعریف‌های متعددی که از تمدن ارائه شده، همگی در دو دسته‌بندی کلی جا می‌گیرند. تعریف‌هایی که به شناخت ماهیت و عمق تمدن به عنوان یک پدیده اجتماعی پرداخته‌اند و فارغ از انواع محتمل تمدن‌ها و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، با دیدی عمقی درباره عناصر و ویژگی‌های تمدن پارسی‌اندیشی کرده‌اند. نوع دوم، تعریف‌هایی هستند که تمدن را در رابطه با قبل و بعد آن و یا گونه‌های متفاوت آن در مقطع زمانی واحد می‌بینند و بدون پافشاری جدی بر مفهوم فلسفی، تمدن‌ها را به زیر ذره‌بین می‌برند، نه تمدن را. با وجود این حتی برای مطالعه تمدن‌ها نیز توجه به مفهوم تمدن ضروری است.

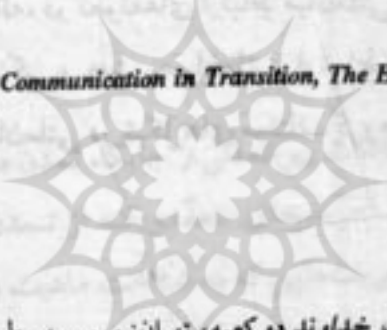
با کنکاش تعریف‌های مختلف تمدن و دسته‌بندی‌های ناگزیری که از مقایسه و تطبیق تمدن و فرهنگ به عنوان دو اصطلاح به شدت در هم تنیده شده و در ارتباط با یکدیگر ارائه شده، تعریف‌ها و دسته‌بندی‌هایی که مبتنی بر هم‌پوشانی - و تا حدودی - این‌همانی فرهنگ و تمدن بودند، به عنوان مبنای انگاشته‌های بعدی مورد توجه قرار گرفت. بر این اساس فرهنگ و تمدن





پی‌نوشت‌ها

۱. دانشجوی دوره دکتری فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق (ع)؛ مدیر گروه ارتباطات دانشکده صدا و سیما.
2. Mowlana, Hamid, *Global Communication in Transition, The End of Diversity?*, London, Sage. 1996. p. 200.
3. Ibid.
4. Ibid.
5. صاحب‌الزمانی، ناصرالدین، خداوند دو کعبه، تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۴۷. ص ۱۵۷.
6. همان، ص ۱۴۸.
7. اشپنگلر، اسوالد، انحطاط غرب (فصل ۱۲). ترجمه هدایت‌الله فروهر، تهران: نشر نظر، ۱۳۶۹.
8. بارنز و بکر، تاریخ اندیشه اجتماعی، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: همراه، ۱۳۷۱.
9. همان.
10. همان.
11. الیوت، تی. اس. درباره فرهنگ، ترجمه حمید شاهرخ، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵. ص ۱۴.
12. همان، ص ۱۵.
13. بوکیشی، فوکوتساوا، نظریه تمدن، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران: شرکت سهامی اص، نشر آبی، ۱۳۶۳. ص ۵۳.
14. همان، ص ۷۵.
15. همان، ص ۸.



۱۶. همان، ص ۳۰۲.
17. Huntington, Samuel P. *The Clash of Civilizations*, New York, Foreign Affairs, Summer, 1996.
18. Ibid.
19. Ibid.
۲۰. صدری، احمد، مصاف تمدن‌ها، در نظریه برخورد تمدن‌ها، ویراسته مجتبی امیری، تهران: ۱۳۷۴.
۲۱. همان.
۲۲. همان.
۲۳. ساروخانی، باقر، دایرةالمعارف علوم اجتماعی، تهران: کیهان، ۱۳۷۰، صص ۹۵-۹۶.
۲۴. پهلوان، چنگیز، نقش فرهنگ در تحولات اجتماعی، در: کلک، شماره ۶۱-۶۲، تهران: ۱۳۷۴، ص ۴۷.
۲۵. آشوری، داریوش. تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷، ص ۲۷.
۲۶. همان، ص ۳۲.
۲۷. همان، ص ۳۵.
۲۸. بارنارد، فردریک، فرهنگ و تمدن در دوره‌های مدرن، ترجمه محمدسعید حنائی کاشانی. در: نامه فرهنگ، شماره مسلسل ۱۲ و ۱۵، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.
۲۹. تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، ص ۳۵. *کتابخانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
۳۰. فرهنگ و تمدن در دوره‌های مدرن، *مجمع علوم انسانی*
۳۱. نقش فرهنگ در تحولات اجتماعی، ص ۴۸.
۳۲. نقش فرهنگ در تحولات اجتماعی، ص ۲۹.
۳۳. بارنارد، فردریک، فرهنگ و تمدن در دوره‌های مدرن، ترجمه محمدسعید حنائی کاشانی. در: نامه فرهنگ، شماره مسلسل ۱۲ و ۱۵، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.
۳۴. همان.
۳۵. بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: کیهان، ۱۳۶۶، ص ۴۷.
۳۶. همان.
۳۷. همان، ص ۲۸.

۳۸. همان.

۳۹. دایرةالمعارف علوم اجتماعی، ص ۹۶.

40. *The Clash of Civilizations*.

41. Ibid.

42. Maletzke, Gerhard, *Intercultural and International Communication in Intercultural and International Communication*, 1976, edited by Heinz-Dietrich Fischer & John Calhoun Merrill, New York, Hastings House Publishers, pp. 409-416.

43. Ibid.

44. *The Clash of Civilizations*.

45. *Intercultural and International Communication in Intercultural and International Communication*, p. 410.

۲۶. فرهنگ علوم اجتماعی، ص ۲۷.

47. *The Clash of Civilizations*.

48. Tulsi b. Saral, *International Communication, Theory and Research: An Overview*. in *Communication Yearbook 1*, 1977, edited by B.O. Rubern, pp. 289-296.

49. *Intercultural and International Communication in Intercultural and International Communication*, p. 410.

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، فرهنگ و شبه فرهنگ. تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۷۱.

- بارنز و بکرو، تاریخ اندیشه اجتماعی، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: همراه، ۱۳۷۱.

- تافلر، الوین، موج سوم، ترجمه شهین دخت خوارزمی، تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۲.

- توین بی، آرنولد، تاریخ تمدن، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی، ۱۳۶۶.

- دورانت، ویلیام، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب

سلامی، ۱۳۶۵.

- Arnold, Matthew, *Culture and Anarchy*.- Dougherty, James E & Pfaltzgraff, Robert L. *Contending Theories of Internations*

